



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

انواع مخالفت با فلسفه؛ آیا همه مخالفان فلسفه تفکیکی اند؟؟

تاریخ انتشار: شنبه ۱۰ رجب ۱۴۳۵

## موسوع‌العلمین

از انواع ششگانه مخالفت با فلسفه، فقط قسم اول و دوم به درد تفکیکیان می‌خورد که با هر خردورزی مخالفند و قسم ششم به کار همگی مخالفان می‌آید. ولی می‌دانیم که قسم اول در تاریخ شیعه فقط در اصحاب حدیث، اخباریان، شیخیه و تفکیکیان وجود دارد و قسم دوم در عارف مسلکان و قسم ششم فقط در غیر متخصصین.

### فهرست

- ۱- انواع مخالفت با فلسفه؛ آیا همه مخالفان فلسفه تفکیکی اند؟؟
- ۲- اشاره:
- ۳- انواع مخالفت‌ها با فلسفه:
- ۴- دسته اول)
- ۵- دسته دوم)
- ۶- دسته سوم)
- ۷- دسته چهارم)
- ۸- دسته پنجم)
- ۹- دسته ششم)

### انواع مخالفت با فلسفه؛ آیا همه مخالفان فلسفه تفکیکی اند؟؟

#### اشاره:

در میان شبهاتی که مخالفان فلسفه بین عامه از آن بسیار سوء استفاده می‌نمایند، شبهات تاریخی از همه مهم‌تر است. مخالفان، چنان وانمود می‌کنند که همه یا بیشتر عالمان شیعی با فلسفه مخالف بوده‌اند و در این راستا عبارات گوناگونی را ارائه می‌کنند.

أما انصاف اینست که بیشتر دانشمندان بزرگ شیعی در صف کسانی هستند که با فلسفه مخالف نبوده‌اند و عباراتی که مخالفان بدان تمسک می‌ورزند، غالباً یا مشتمل بر تحریف لفظی است و یا تحریف معنوی .

در این سلسله مباحث ابتدا به بررسی انواع مخالفت با فلسفه می‌پردازیم تا در مباحث بعدی به بررسی تاریخ و اقوال هر یک از بزرگان بپردازیم.

### انواع مخالفت‌ها با فلسفه:

مخالفت با فلسفه انواعی دارد که شناخت آن برای تشخیص موارد مغالطه در کلمات مخالفان ضروری است:

#### دسته اول)

مخالفت باتعقل و ترغیب به مراجعه به روایات.

در تاریخ شیعه با کسانی برخورد می‌کنیم که با هرگونه تفکر عقلانی و خردورزی استدلالی در مسائل اعتقادی (فلسفه و کلام) مخالفند و معتقدند که باید در مسائل معرفتی فقط باید به متون نقلی قرآن و روایات مراجعه کرد.

این گرایش در میان اهل سنت طرفداران فراوانی در تاریخ داشته است ولی در شیعه فقط چهارگروه معروف به این تفکرند:

۱ - پیشینه این گرایش در شیعه به «اصحاب الحدیث» و محدّثین قم برمی‌گردد. در اثر مخالفت شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی این تفکر تا چندین قرن از بین رفت، گرچه رسوبات آن میان عده‌ای باقی بود که در لابلای متون قرن‌های هفت و هشت گاهی از این عده با عنوان اخباریان یاد می‌شود.

۲ - بار دیگر همین تفکر توسط اخباریان در قرن یازدهم احیاء شد و ایشان صراحتاً هر گونه بحث کلامی و فلسفی را ممنوع شمردند.

۳۹۳ - سپس شیخیه کریمخانیه در قرن سیزدهم احیاگر این مکتب بودند و از آن پس میرزای اصفهانی و شاگردانشان در قرن چهاردهم آن را در مشهد مقدّس رونق نوین بخشیدند.

در سراسر تاریخ شیعه غیر از این چهارگروه، نحله رسمی دیگری موافق با این فکر دیده نمی‌شود.

#### دسته دوم)

مخالفت با تعقل به ادّعای آشکاری اصول اعتقادی و دعوت به تقوا و تهذیب نفس

گروهی دیگر در تاریخ دیده می‌شوند که با بحث‌های عقلی (فلسفی و کلامی) مخالفت می‌ورزند، ولی اصراری بر مراجعه فراگیر به روایات ندارند؛ بلکه معتقدند آنچه از مسائل اعتقادی دانستنش لازم است از مسائل بسیار روشن و معلوم است که فطرت بدان شهادت می‌دهد و با مختصر تأملی در آیات و روایات به دست می‌آید و علمی مانند فلسفه و کلام نه فقط راه فهم این سائل را هموار نمی‌کند، بلکه بر پیچیدگی آن می‌افزاید.

این گرایش در بین عرفاء بسیار رواج داشته و بسیاری از ایشان یقین به اصول اعتقادی را در گرو ظهور فطرت می‌دانند و آراء متکلمین و فلاسفه را دور نمودن راه رسیدن به حقیقت یا سردرگمی می‌شمارند. این گروه

معمولاً چون اهل تهذیب نفس می‌باشند و خودشان باطنی مصفاً و دور از شبهه دارند، اعتقاد به خداوند و صفات وی و نبوت را روشن و بدیهی تلقی می‌کنند.

مخالفت سید ابن طاووس و شهید ثانی که هر دو اهل عرفان می‌باشند از این باب است .

شهید ثانی رضوان الله علیه در کتاب الاقتصاد، فصلی را به ممنوع بودن خواندن کلام و فصلی را به بی‌فائدگی منطق اختصاص داده است. به عنوان نمونه می‌فرماید:

« فی الکلام علی تعلّم علم الکلام و اعلم أنّه علم اسلامی وضعه المتکلمون لمعرفة الصانع و صفاته العلیا، و زعموا أنّ الطريق منحصر فيه، أو هو أقرب الطرق. و الحقّ أنّه أبعدّها و أصعبها و أكثرها خوفاً و خطراً؛ و لذلك نهی النبىّ صلّى الله علیه و آله و سلم عن العوّر فيه ... »

سید ابن طاووس نیز فرزند خود را از خواندن علم کلام منع می‌کند و ادعا می‌کند که شیخ مفید و سید مرتضی نیز که به دنبال آن رفتند از آن طرفی نیستند؛ زیرا خود این دو بزرگوار نیز اختلافات بسیار فراوانی در علم کلام دارند که با علم کلام برطرف نگشته‌است.

این گرایش در آثار میرزای اصفهانی نیز بسیار پر رنگ و در شاگردان وی کم‌رنگ‌تر است. وی نیز که به شدت تحت تأثیر عرفاست فهم حقائق را به تابش نور علم و عقل در اثر تقوی می‌داند نه تحصیل علوم حصولی

### دسته سوم)

مخالفت با فلسفه خوانی - نه فلسفه - بدون تهذیب نفس

بسیاری از اهل عرفان تأکید می‌کنند که فلسفه و کلام‌خوانی و استفاده از عقل بدون تهذیب نفس بی‌فائده و بلکه خطرناک است؛ زیرا:

أولاً علوم عقلی انسان را به مقصود نرسانده و آرامش مطلق را برای وی ایجاد نمی‌کند.

و ثانیاً فلسفه خوانی بدون تهذیب نفس انسان را به کشف حقیقت نائل نمی‌نماید، بلکه از شرائط تحصیل صحیح فلسفه همراهی آن با تطهیر قلب می‌باشد (الأسفار الأربعة، ج ۶، ص ۷۰۶)

عرفا از عقل بدون طهارت به «عقل جزئی» یا «عقل وهمی» در مقابل «عقل نوری» و امثال آن تعبیر می‌کنند و معتقدند فلسفه و بلکه هر علم رسمی بدون «عرفان عملی» بی‌فائده است

کسانی که که از این نکته غفلت کرده‌اند تمام این اشخاص را مخالف فلسفه قلمداد نموده و گاه برخی از فیلسوفان را بدین بهانه جزء توبه کنندگان از فلسفه شمرده‌اند. که نمونه‌هایی از آن را پس از این بررسی خواهیم نمود.

### دسته چهارم)

مخالفت با فلسفه خوانی - نه فلسفه - بدون استفاده از قرآن و روایات

یکی از مهم‌ترین منابع کشف معارف، قرآن و روایات است و کسی که از این دو منبع استفاده ننماید در کشف حقیقت به مقصود نمی‌رسد و فلاسفه و متکلمین تا پیش از قرن یازدهم معمولاً به قرآن و روایات بی‌مهری نموده و فقط به بحث‌های خشک عقلی می‌پرداختند و در قرن یازدهم و دوازدهم عده‌ای با این روش مقابله نموده و به فلاسفه - نه فلاسفه - و متکلمین - نه کلام - از این جهت اعتراض کردند که در صدر ایشان می‌توان شیخ بهائی، ملاصدرا، فیض کاشانی را نام برد. حجمی از اعتراضات مجلسی اول و دوم نیز به فلاسفه از همین باب است.

تحت تأثیر گرایش‌های غلیظ تفسیری و حدیثی ملاصدرا، حکمای متأله پس از وی همواره پیشگام تدبّر در آیات و روایات بوده‌اند و امروزه نیز می‌بینیم که بزرگترین مفسرین قرآن و شارحان روایات از حکیمان بزرگ صدرائی می‌باشند همچون علامه طباطبائی و علامه شعرانی و آیت الله جوادی آملی

### دسته پنجم)

مخالفت با فلسفه مشائی به جهت باطل بودن نتایج آن.

جمع فراوانی از دانشمندان مسلمان - از محدّثین، متکلمین و عرفا - از قرن چهارم تا یازدهم با فلسفه مشائی مخالفت نموده‌اند؛ زیرا نتایج فلسفه مشائی را نمی‌پسندیدند. مبانی جمعی از فلاسفه مشائی به گونه‌ای بود که پذیرش معاد و معراج جسمانی و علم خداوند به جزئیات و حدوث عالم و بسیاری از روایات و مکاشفات عرفا را مشکل - نه غیرممکن - می‌نمود. محدّثین و متکلمین که معاد و معراج جسمانی و علم خداوند به جزئیات و حدوث عالم و ... را از مسلمات دین شمرده و تفسیر خاصّ مشائیان را نیز از این امور باطل می‌دانستند به مخالفت با فلاسفه مشائی برخاسته و گاه تا مرز تکفیر ایشان پیش رفتند.

مخالفت امثال شیخ مفید، قطب راوندی، غزالی و برخی از اعتراضات علامه مجلسی به فلاسفه مشائی از این باب است. همچنین آراء مشائیان با مبانی عرفان سازگاری نداشت و از این رو عرفا نیز به شدّت با آن مبارزه نمودند

این مشکلات در حکمت متعالیه حلّ گشت. ملاصدرا به بهترین وجه علم خداوند به جزئیات را حل نمود و در تبیین معاد جسمانی و حدوث عالم و ... آرائش به مراتب از متکلمین به قرآن و روایات نزدیک‌تر است و اصول عرفان را نیز برهانی نمود. از این رو هر دو طائفه در مقابل او سر سازش فرود آوردند. امثال علامه مجلسی که با فلسفه مشائی به تندی برخورد می‌نمودند، ملاصدرا را به عنوان فیلسوفی اخبارگرا که اصول قرآنی و روایی را پذیرفته باور نموده و مطالب وی را در کتاب‌های خود با تغییر بعضی محققین نقل کردند و حتی از شاگرد و پیرو وی فیض کاشانی اجازه روایت گرفته و از او به «المولی الجلیل العالم العارف الربانی» یاد نمودند

پس مخالفت این بزرگان با حکمت مشائی و ناسازگاری آن با قرآن و روایات است؛ نه با مطلق فلسفه و نه با حکمت متعالیه.

## دسته ششم)

مخالفت با فلسفه صدرایی به جهت مخالفت با نتایج آن.

پس از ملاصدرا به عده‌ای بر می‌خوریم که معتقدند نتایج فلسفه صدرائی نیز در باب توحید و معاد و نفس و .... - همچون فلسفه مشائی - با آیات و روایت ناسازگار است و از این رو با آن مخالفند. گرچه مسلماً فلسفه صدرائی محتاج تکمیل و اصلاح است ولی ما در تاریخ هیچ‌کس را نمی‌یابیم که فلسفه صدرائی را به شکل عمیق خوانده و فهمیده باشد و در قرآن و روایات نیز متخصص باشد و ادعا کند کلیت حکمت متعالیه با قرآن و روایات ناسازگار است و همه مخالفین با حکمت صدرائی یا در فلسفه صدرائی غیرمتخصصند و یا در قرآن و روایات و یا در هر دو و چه زیبا، در کتاب شریف کشف الأسرار می‌خوانیم:

« صدرالمتألهین از بزرگ‌ترین فلاسفه الهی و مؤسس قواعد الهیه و محور حکمت مابعدالطبیعه است. او اول کسی است که مبدأ و معاد را بر یک اصل بزرگ خلل‌ناپذیر بنا نهاد و اثبات معاد جسمانی را با عقل کرد و خلل‌های شیخ الرئیس را در علم الهی روشن کرد، و شریعت مطهره و حکمت الهی را با هم تلاقی داد. ما بررسی کامل کردیم دیدیم هر کس درباره او چیزی گفته از قصور خود و نرسیدن به مطالب بلند پایه اوست. آری، خودسرانه وارد مطالب شدن.» (کشف الأسرار، ص ۳۶)

باری از انواع مخالفت با فلسفه، آنچه به کار مخالفان فلسفه می‌آید، فقط قسم اول و دوم و ششم آن است. قسم اول و دوم فقط به درد تفکیکیان می‌خورد که با هر خردورزی مخالفند و قسم ششم به کار همگی مخالفان می‌آید.

ولی می‌دانیم که قسم اول در تاریخ شیعه فقط در اصحاب الحدیث، اخباریان، شیخیه و تفکیکیان وجود دارد و قسم دوم در عارف مسلکان و قسم ششم فقط در غیر متخصصین.

اما مخالفان که به این مباحث تاریخی توجه ندارند، تمام کسانی را که به یکی از این شش قسم با فلسفه مخالفت ورزیده باشند، در فهرست مخالفان حکمت متعالیه یا مطلق فلسفه ردیف می‌نمایند.

ان شاء الله از این پس به بررسی تاریخی کسانی که متهم به مخالفت با فلسفه هستند می‌پردازیم و دقت می‌کنیم که هر کدام نوعی از مخالفین می‌باشند.